



یادداشت‌ها

- 1- Microfilm
- 2- Microfish
- 3- Access Point
- 4- Controlled Indexing
- 5- Free Indexing Languages
- 6- Natural Language Indexing
- 7- Defence Technology Information Center (DTIC)
- 8- Russian International Center for Scientific and Technical Information
- 9- Computer Aided Indexing
- 10- Automatic indexing
- 11- H. P. Luhn
- 12- Single Terms
- 13- Cleve Land
- 14- Assigned Indexing
- 15- Derived Indexing
- 16- Extraction
- 17- Assignment
- 18- Francis . Kucera
- 19- Van Rigsbergen
- 20- National Institute of Standards and Technology (NTST)
- 21- Frequency indexing
- 22- Suffixing
- 23- Stemming
- 24- Relevance Feedback
- 25- Prodlie
- 26 - Criteria for inclusion
- 27- Links

منابع

1. Jacqmin, Laurence. "Automatic indexing: how websearching and knowledge management hypes have changed the technological state of the art". in Online information 98, Proceedings of 22th international information meeting, Learned Information, Oxford, PP> 103-107.
2. Lancaster, F. W. "Indexing and abstracting in theory and practice". Illinois : University of Illinois, 1991.
3. Buchanan, Brian. "A glossary if indexing terms". London: Clive Bingley, 1976.
4. Rowley, E. "Abstracting and indexing". 2nd ed. London: Clive Bingley, 1988.
5. میرزاده، احمد. "نمایه و نمایه‌سازی". نشریه فنی مرکز مدارک علمی، دوره دوم، شماره دوم و سوم، ۱۳۵۲. ص. ۱۶-۲۹.
6. Baxendale, Phyllis B. "Autoindexing by automatic processes". Special libraries, 1965. 56(10), PP. 715-719.
7. یوسفی، احمد. "اصول و روش‌های نمایه‌سازی رایانه‌ای". فصلنامه کتاب، دوره نهم، شماره ۲ (تابستان ۱۳۷۷).
8. Browne, Glenda. "Automatic indexing and abstracting". www.autoindexingautomatic indexing and abstracting.htm
9. Collison, Robert L. "Indexing and abstracting". London: Ernest Benn, 1972.
10. Auto-indexing of Keywords. www.autoindexingautoindexing of keywords.htm
11. Zheng, Fen. "An ideal model of automatic indexing for patent systems".
12. "Challenges in indexing electronic text and images / edited by Raya Fidel ... [et al]. Medford: Learned Information, 1994.

زبان و اطلاع‌رسانی

تألیف: حسن شکوهیان

مقدمه

مقوله زبان و ابعاد گوناگون آن را بررسی نماید.

تعریف زبان

زبان‌شناسان معتقدند که زبان را از دو دیدگاه مختلف می‌توان تعریف کرد:

۱- تعریف کاربردی ۲- تعریف قراردادی

تعریف کاربردی زبان: در این تعریف زبان عبارت است از یک وسیله مشترک اجتماعی برای بیان عقاید. این تعریف را می‌توان تعریف کاربردی زبان نامید زیرا بیانگر کاربرد زبان است. (۱)

تعریف قراردادی زبان: این تعریف، زبان را عبارت از

در طول تاریخ بشر شیوه‌های اطلاع‌رسانی همواره دستخوش تغییر و دگرگونی بوده و در هر زمان متناسب با شرایط و امکانات به گونه‌ای خاص مورد استفاده قرار می‌گرفته است. با این حال یک اصل مشترک در همه این روش‌ها وجود داشته و آن عبارت است از استفاده از نوعی زبان (به مفهوم عام کلمه). اصولاً هرگونه پیام و اطلاعاتی از طریق بکارگیری نوعی از زبان منتقل می‌شود؛ به سخن دیگر بین اطلاعات و زبان پیوندی محکم و ناگسستنی وجود دارد. بدین خاطر بحث و بررسی در باب مسئله زبان یکی از دل‌مشغولی‌های متخصصان اطلاع‌رسانی بوده است. نوشته زیر سعی دارد تا



کلیه جمله‌های قابل‌درکی می‌داند که می‌توان آنها را بر طبق قواعد آن زبان تولید کرد. این تعریف را می‌توان تعریف قراردادی یا صوری زبان خواند. زیرا در حقیقت به ابعاد چندگانه ساختار زبان توجه نموده است.

ما در این نوشته به استفاده و کاربرد دو دیدگاه فوق درباره زبان خواهیم پرداخت. آنجا که در باب فرآیند ارتباط و عناصر دخیل در آن اشاره می‌کنیم زبان به عنوان شاخص‌ترین ابزار این فرآیند ارتباطی نقش اصلی را به عهده دارد و بسان پلی است که گوینده را به شنونده مرتبط می‌سازد و موجبات درک و فهم پیام را فراهم می‌سازد و زمانی که به ابعاد سه‌گانه زبان - بخش آوایی، بخش معنایی و بخش نحوی زبان - توجه داریم و آنها را مورد بررسی و بحث قرار می‌دهیم. تعریف صوری و قراردادی زبان مدنظر است و از آن بهره می‌جویم. اکنون با توجه به آنچه که گفتیم به یکی از تعاریف کاربردی زبان و نتایجی که از آن ناشی می‌شود می‌پردازیم این مطلب راه ما را برای ورود به بحث‌های اساسی دیگر زبان خواهد گشود.

یکی از تعاریف کاربردی زبان عبارت است از: «زبان دستگاهی است از علائم آوایی قراردادی که برای ارتباط بین افراد یک اجتماع به کار می‌رود». (۲) از توصیف علائم زبانی به عنوان علائم آوایی قراردادی که در این تعریف مورد توجه قرار گرفته است دو نتیجه به دست می‌آید:

۱- تعریف زبان به عنوان دستگاهی از علائم آوایی قراردادی، مخصوص نوع انسان است آنچه معمولاً زبان حیوانات خوانده می‌شود مطابق این تعریف زبان به حساب نمی‌آید زیرا آوایی و قراردادی نیست. بسیاری از حیوانات با افراد نوع خود ارتباط برقرار می‌کنند ولی هر نوع ارتباطی را ما زبان نمی‌دانیم. مثلاً مورچگان یا پرندگان دارای یک دستگاه ارتباطی هستند ولی زبان به معنی اخص ندارند دستگاه ارتباطی حیوانات یا اصلاً صوتی نیست و یا اگر صوتی باشد قراردادی نیست. چیزی که قراردادی باشد باید آموخته شده باشد ولی صداهایی که اکثر حیوانات برای ارتباط با افراد نوع خود تولید می‌کنند اکتسابی (آموخته) نیست بلکه غریزی است و چیزی که غریزی است نمی‌تواند قراردادی باشد. (۳) لذا تعریف فوق در حوزه انسان و زبان او مفهوم دارد زیرا بنیاد غریزی ندارد، آموخته شده و همواره دستخوش تغییر است.

۲- اگر بپذیریم که علائم زبان قراردادی هستند باید بپذیریم که بین کلمات اشیاء، وقایع و پدیده‌های جهان بیرون که این کلمات به آنها دلالت می‌کند هیچ رابطه درونی و ذاتی وجود ندارد یعنی کلمه «صندلی» به عنوان یک علامت آوایی زبان و خود صندلی در جهان بیرون به هیچ وجه رابطه‌ای نیست که مربوط به ماهیت صندلی و یا صدای کلمه باشد به همین دلیل است که یک پدیده فیزیکی واحد در جهان بیرون مثلاً صندلی در زبان‌های مختلف با نام‌های متفاوت خوانده می‌شود اگر رابطه کلمه و شیء (کلمه صندلی و خود صندلی) یک پیوند درونی بود، باید تمام زبان‌ها برای صندلی یک کلمه داشته باشند و حال آنکه چنین نیست. (۴) اکنون می‌خواهیم بدانیم که با پذیرش زبان به عنوان دستگاه علائم، در حوزه زندگی و تفکر ما چه تأثیری حاصل می‌شود.

۱- «اولین تأثیر زبان به عنوان یک دستگاه علائم این است که ما را از قید زمان و مکان آزاد می‌کند. اگر توانایی ما به این منحصر بود که فقط در مقابل پدیده‌های طبیعی واکنش نشان دهیم و نه در مقابل علائمی که به آنها دلالت می‌کنند، فقط می‌توانستیم در مقابل آنچه در زمان و مکان موجود است و حواس ما را متأثر می‌کند عکس‌العمل نشان دهیم و این همان کاری است که حیوانات می‌کنند ولی وجود زبان در ما یعنی آگاهی به علائم زبانی که جانشین پدیده‌های اصلی می‌شوند، به ما توانایی می‌دهد که نه تنها در زمان و مکان موجودات صحبت کنیم بلکه درباره آنچه در زمان و مکان حاضر نیست نیز گفتگو کنیم: درباره گذشته، آینده، درباره آنچه در زمان و مکان حاضر نیست نیز گفتگو کنیم: درباره گذشته، آینده، درباره آنچه در دورترین نقاط جهان وجود دارد و حتی درباره چیزهایی که اصلاً وجود خارجی ندارند. مثلاً اگر زبان به عنوان یک دستگاه علائم در ما وجود نداشت ما فقط وقتی می‌توانستیم درباره باران بیاندیشیم که معمولاً باران بیاید ولی وجود زبان به ما این توانایی را می‌دهد که درباره باران‌های سیل‌آسای هند یا باران شب گذشته یا پیشگویی هواشناسی درباره یک بارندگی قریب‌الوقوع در فلان نقطه کشور و مانند آن گفتگو کنیم. بنابراین به عنوان یک دستگاه علائم ما را از قید زمان و مکان آزاد می‌کند و بدین ترتیب میدان فعالیت اندیشه ما را به طور نامحدودی می‌گستراند.

خارج نیست ولی ما طوری به آن عادت کرده‌ایم که اگر گفته شود زبان دیگری هم هست که در آن این تقسیم‌بندی معتبر شمرده نمی‌شود شاید تعجب کنیم.

۵- زبان به عنوان دستگاهی از علائم به ما امکان استدلال می‌دهد. استدلال در مراحل عالی بدون استفاده از علائم زبانی غیرممکن است همچنانکه حل مسائل عالی ریاضی بدون استفاده از علائم ریاضی غیرممکن است. استدلال نیز از طریق همان مکانیسم پیوندهای ثانوی، منتهی در سطح بسیار بالاتر صورت می‌گیرد.

۶- زبان به عنوان دستگاهی از علائم به ما امکان می‌دهد که از نتایج تجارب دیگران در نسل معاصر و همچنین از تجارب نسل‌های گذشته استفاده کنیم. یعنی از نتایج تجارب کسانی که نه در زمان حاضرند و نه در مکان.

جامعه این سرمایه بزرگ انسانی را از طریق تعلیم و تربیت رسمی و یا غیررسمی به ما منتقل کرده است و ما به نوبه خود بر آن می‌افزاییم و به آیندگان منتقل می‌کنیم اندکی تأمل آشکار می‌کند که تعلیم و تربیت به صورت رسمی و یا غیررسمی بدون زبان غیرممکن است. اگر زبان از جامعه انسانی گرفته شود، افراد آن به زندگی میلیون‌ها سال قبل از خود برمی‌گردند. بنابراین زبان به عنوان دستگاهی از علائم، دستگاهی که کار آن مقید به زمان و مکان نیست، به ما امکان می‌دهد از نتایج تجارب نسل‌های گذشته استفاده کنیم و تمدن خود را بر ذخیره فرهنگی آنها بنا کنیم به قول یکی از فلاسفه ما فرزندان هستیم که بر دوش پدران خود سواریم و این زبان است که به ما امکان می‌دهد بر این جایگاه آسوده بنشینیم. (۵)

نقش‌های زبان

۱- نقش زبان در انتقال تمدن فرهنگ: هر انسان دارای دوگونه مشخصات و ویژگی‌های انسانی است یکی صفات زیستی و دیگر فرهنگی و اجتماعی. «تکامل زیستی انسان از راه وراثت به نسل‌های آینده منتقل می‌شود»، یعنی تغییرات زیستی ساختمان بدن انسان که برای بقای او متناسب‌تر باشد از طریق ژنها و از راه فرآیند تولیدمثل از پدر و مادر به فرزندان منتقل می‌شود. ولی تکامل اجتماعی انسان از طریق جامعه منتقل می‌شود و تنها وسیله‌ای که جامعه برای این انتقال در

۲- زبان به عنوان یک دستگاه علائم این توانایی را به ما می‌دهد که جنبه‌های مختلف یک پدیده واحد را تجزیه کنیم بعضی از آنها را مورد مطالعه قرار دهیم و بعضی دیگر را موقتاً فراموش کنیم. مثلاً وقتی می‌گوییم پرتقال گرد است ما شکل پرتقال را مورد توجه قرار می‌دهیم و بقیه خصوصیات آنرا موقتاً از یاد می‌بریم. ولی در واقعیت جهان بیرون، گردی پرتقال از رنگ، بو، طعم، وزن و دیگر خصوصیات آن مجزا نیست. پرتقال با تمام خصوصیات یک پدیده واحد است این زبان به عنوان یک دستگاه علائم است که برای هریک از این خصوصیات نامی می‌گذارد و به ذهن ما این توانایی را می‌دهد که فقط درباره یکی از آن جنبه‌ها بیاندیشیم.

۳- سومین نیرویی که زبان به عنوان یک دستگاه علائم به ما می‌دهد قدرت تجرید مطلق است این توانایی به آنچه در بالا گفتیم مربوط است ولی با آن تفاوت دارد. در مثالی که در بالا ذکر شد شما یکی از خصوصیات شیء را که در دنیای بیرون وجود خارجی دارد از آن مجزا می‌کنید، ولی در تجرید مطلق شما ممکن است درباره پدیده‌هایی گفتگو کنید که اصلاً وجود خارجی ندارند. البته توانایی تجرید در درجه اول استعدادی چنان با توانایی استعمال زبان به عنوان یک دستگاه علائم به هم جوش خورده است که تصور آن بدون زبان غیرممکن است.

۴- زبان به عنوان دستگاهی از علائم به ما امکان می‌دهد که تجارب خود را از جهان بیرون منظم کنیم و طبقه‌بندی نماییم. تجارب ما از جهان بیرون به شکل توده‌ای درهم برهم و بی‌نظام است ولی زبان به ما امکان می‌دهد که این توده درهم برهم را در قالب‌های منظمی بریزیم ولی به هیچ‌وجه نباید تصور کرد که واقعیات جهان بیرون منطبق بر تقسیم‌بندی‌های زبان ما است. مثلاً ما در زبان خود از رنگ‌های سرخ، سبز، بنفش، و غیره صحبت می‌کنیم. ولی اینها اسم‌هایی است که ما به پدیده‌های واحد در حالات مختلف داده‌ایم. ولی چون زبان ما دارای تقسیم‌بندی ویژه‌ای است بنابراین ما عادت کرده‌ایم این پدیده پیوسته جهان خارج را بر طبق الگوهای زبان خود تقطیع کنیم و نسبت به نوسان آنها بی‌اعتنا باشیم و حتی آنها را ادراک هم نکنیم بدین ترتیب می‌بینیم که تقسیم‌بندی زبان ما دقیقاً منطبق بر واقعیت جهان



اختیار دارد زبان است. آنچه ما امروز بنام تمدن و فرهنگ از آن برخورداریم، در نتیجه هزارها قرن مبارزه انسان با طبیعت انباشته شده و یکجا در اختیار ما قرار گرفته است. زبان تنها وسیله مؤثر در فرایند آموزش و پرورش است. بدون زبان ارتباطی بین افراد جامعه برقرار نمی شود و بدون ارتباط، آموزش و پرورش صورت نمی گیرد و بدون آموزش و پرورش انتقال میراث فرهنگی و تمدن بشری به نسل های بعد امکان پذیر نمی گردد. از این روست که می گوئیم اگر زبان از جامعه انسانی گرفته شود چرخ اجتماع از حرکت باز می ایستد، جامعه انسانی از هم گسیخته می شود، تمدن و فرهنگ بشری نابود می شود، جامعه پرتکاپو و تلاش ما از جوش و خروش می افتد و پژمرده می شود و سرانجام زندگی افراد انسان به صورت ابتدایی خود باز می گردد. (۶)

۲- نقش عاطفی زبان: زبان علاوه بر نقش ارتباطی خود، نقش های دیگری نیز به عهده دارد. زبان وسیله بیان احساسات و عواطف نیز هست. وقتی دو نفر واقعاً همزبان باشند همدل نیز می شوند، از اینرو اصطلاح همدل و همزبان در فارسی بسیار با معنی است. دست یافتن به نقش ارتباطی زبان ساده تر از دست یافتن به نقش عاطفی آن است، زیرا دست یافتن به جنبه های عاطفی زبان مستلزم نفوذ به کنه فرهنگ جامعه یا گروهی است که با آن سخن می گویند. کسانی که در خارج از کشور دانشجوی بوده اند حتماً این امر را تجربه کرده اند مثلاً یک دانشجوی ایرانی در یک کشور غربی ممکن است ساعت ها راجع به مسائل علمی با استاد و همدرسان خود گفتگو کند و احساس راحتی نماید ولی همین دانشجوی ظهر وقتی در سالن غذاخوری در جرگه دانشجویان بومی می نشیند و آنها خارج از مسائل علمی، خنده و شوخی می کنند او ممکن است خود را بیگانه احساس کند، در بحث و گفتگوهای علمی زبان در نقش ارتباطی خود ظاهر می شود ولی در سالن غذاخوری بیشتر نقش عاطفی زبان خودنمایی می کند بسته به درجه تماس این دانشجو، ممکن است سانهها طول بکشد تا او بتواند در آن زبان بیگانه از کاربرد ارتباطی فراتر رود و آن زبان را در نقش های ظریفتر نیز به کار گیرد چه ساکسانی که در یادگیری زبان بیگانه هرگز به این درجه از تسلط نمی رسند و به همین دلیل هیچ وقت نمی توانند با اهل زبان واقعاً خودمانی باشند اینکه

اقلیت ها در یک جامعه بزرگ گردهم جمع می شوند و به زبان یا گویش خود صحبت می کنند صرفاً از روی تعصب قومی یا نژادی نیست. آنها با به کار بردن زبان خود نه تنها سخن یکدیگر را می فهمند بلکه آنرا احساس می کنند و از این راه بیشتر همدردی می نمایند. (۷)

۳- نقش کنترلی زبان: «زبان بدون شک ظریف ترین و در عین حال قوی ترین وسیله ای که ما برای کنترل دیگران در دست داریم». جمله فوق به یکی از مهمترین کاربردهای اجتماعی زبان اشاره دارد. عنصری که در هر فرآیند ارتباطی دخالت دارد و اگر درست شناخته و به کار گرفته شود امر ایجاد ارتباط و انتقال پیام و کنترل تفکر فرد مقابل را راحت و آسان می کند «برای همه ما تقریباً هرروز پیش می آید که برای دیگران استدلال می کنیم و سعی می نماییم آنها را قانع کنیم وقتی می کوشیم دیگران را قانع کنیم در واقع سعی می کنیم آنها را با خود هم فکر کنیم و یا به بیان دیگر فکر و عقیده آنها را تغییر دهیم. از زمانی که زبان بوده است این نقش زبان نیز وجود داشته است. البته کسانی هستند که در برانگیختن و متقاعد کردن و تغییر مسیر فکری دیگران استعداد بیشتری دارند. معمولاً مبلغان، واعظان، سخنرانان و سیاستمداران و مانند آنان از نقش کنترل کننده زبان استفاده بیشتری می کنند و برخی از آنها در این کار بسیار موفقند. کسروی در تاریخ مشروطه ایران داستانی می آورد و نقل می کند: که قبل از انقلاب مشروطه ایران، یک روز حاج شیخ محمود واعظ به منبر رفت و آنچنان با سخنان خود مردم را به هیجان آورد که زن و مرد و کودک از جای برخاستند و به محل ساختمان بانک استقراضی روس که در زمین قبرستانی بنا می شد روی آوردند و در ظرف چندساعت آن بنای عظیم نیمه تمام را با خاک یکسان کردند. امروز نقش کنترل کننده زبان با پیدایش ابزارهای جمعی چون رادیو و تلویزیون ابعاد تازه ای پیدا کرده و بسیار مهمتر از پیش شده است. امروز در چهار گوشه جهان، چه شرق، چه غرب، چه سفید و چه سیاه و چه زرد، بسیاری از دولتها می کوشند با استفاده از ابزارهای ارتباطی جمعی، برای مردم خود ایدئولوژی بسازند تفکر خلق کنند و جهت گرایش اندیشه و نوع عقاید و تصورات آنها را تغییر دهند. (۸)

بیان واقعه بالا در حقیقت تأکید دوباره ای است بر اینکه



درباره معنا و از سوی دیگر پیچیده بودن را نشان می‌دهد. ما برای آشنایی و روشن شدن مطالب به دو نظریه که نسبت به نظریات دیگر دارای برجستگی‌های خاصی است اشاره می‌کنیم ولی قبل از آن به چگونگی فرایند پیدایش معنا نگاهی داریم.

پیدایش معنا

اولین مسئله‌ای که باید به آن توجه نمود این است که منبع و منشأ مطالب و تصورات ذهنی فرد از کجا حاصل می‌شود؟ بدون شک پس از نخستین لحظات ورود انسان به دنیا و تماس او با جهان هستی، اولین تجربیات و آموخته‌ها در ذهن او تشکیل می‌شوند و از کنار هم چیدن این تصورات در ذهن و تأثیر و تأثر آنها با یکدیگر همراه با تحلیل‌های جدید که بر اساس آنها به دست می‌آید صورت تازه شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر تحریک و انعکاس محیط اطراف در مغز انسان ابتدا به احساس و سپس به صورتی به ادراک منجر می‌گردد.

ادراک یا نگاهی ذهنی پس از طی این جریان مفهوم نامیده می‌شود به هر حال مفهوم تنها یک ساخت ذهنی است که از انعکاس واقعیت یا شی خارجی در ذهن پدید می‌آید. به منظور تبادل و انتقال این ساخت ذهنی، یک نماد یا علامت به آن مفهوم اختصاص می‌یابد که در واقع نمایانگر آن است. به عبارت دیگر آنچه در مجموعه‌ای از اشیاء به طور مشترک یافت می‌شود در ذهن از مرحله تلخیص یا تجرید می‌گذرد تعمیم می‌پذیرد و از طریق یک مفهوم بیان می‌شود. به این ترتیب مفهوم، رکن و عنصر تفکر است و اختصاصاتی را در بر می‌گیرد که در پاره‌ای از اشیاء مشترک است. اجتماع اختصاصاتی که یک مفهوم تبیین می‌کند مفاد یا معنای آن نام دارد. هر مفهوم عنصری از یک مجموعه یا یک طبقه از مفاهیم است که خود نیز می‌تواند تشکیل‌دهنده طبقه‌ای مشتمل بر مفاهیم دیگر باشد. مجموع کلیه مفاهیم وابسته و فرعی در همان سطح تجرید و یا مجموع کلیه اشیاء مجزا و منفردی که در حیطه تعلق به مفهوم مورد نظر قرار دارند شاهد یا مصداق‌های آن مفهوم نامیده می‌شود. اجتماع تمام اشیاء و موضوعات منفرد و مربوط به یک مفهوم و یا اجتماع عضوهای همانندی که یک مفهوم و اختصاصات آنها را بیان

چگونه می‌توان بر سیر تفکر و منطق دیگران اثر گذاشت و آنان را به مسیر مورد نظر هدایت نمود. آیا در فرآیند تدریس مطالب درسی، استاد سعی بر اعمال چنین کاربردی از زبان را ندارد؟ آیا موفقیت او به معنای دست یافتن بر اهداف آموزش نیست؟ آیا متخصصان اطلاع‌رسانی نیز در بخش خدمات مرجع با چنین چیرانی مواجه نیستند؟ آیا آنان نباید بتوانند خواست‌های مورد نظر مراجعان خود را درک کنند و آنها را به سوی کشف سؤال واقعی خودشان هدایت کنند؟ این سؤال‌ها در بخش آینده به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت و پاسخ‌های مناسب ارائه خواهد شد.

ابعاد زبان

مسائل مربوط به زبان در سه حوزه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند:

- ۱- حوزه واج‌شناسی (بررسی نظام‌آوایی زبان)
- ۲- حوزه معناشناسی ۳- حوزه نحوی زبان.

۱- **بررسی نظام‌آوایی زبان:** از آنجا که نظر این تحقیق بررسی کلی جنبه‌های زبان به مفهوم تمام آن است و نظام‌آوایی هر زبانی تقریباً از قوانین مختص به خود برخوردار است لذا از بحث درباره این بُعد زبان در اینجا خودداری خواهد شد. البته حتی بعضی از محققان خارجی درباره این بخش از زبان فارسی مطالبی را به رشته تحریر درآورده‌اند. (۹)

۲- **حوزه معناشناسی:** در گذشته زبان‌شناسان، روان‌شناسان و فلاسفه سعی کرده‌اند به این سؤال که معنی چیست مستقیماً جواب دهند. از نظر تاریخی نیز می‌توانیم جواب‌های مستقیم متعددی را بیابیم. از جمله جواب افلاطون که بر طبق آن معانی صورت‌های نوعی ثابت هستند. یا جواب جان لاک که معانی را عبارت از مفاهیم ذهنی که کلمات علامات ظاهری آنها هستند می‌داند و این جواب که معانی چیزهایی هستند که کلمات به آنها اشاره می‌کنند، یا جواب ویتگنشتاین که بر طبق آن معنی یعنی کاربرد، یا جواب رفتارگرایان که بنا بر آن معانی محرک‌هایی هستند که منتج به پاسخ می‌شوند، یا جواب درونگرایان که معانی را تصاویر ذهنی همراه با عکس‌العمل شفاهی به شمار می‌آورند. (۱۰)

نظرات گوناگون و بعضاً متضاد فوق از طرفی اهمیت تفکر

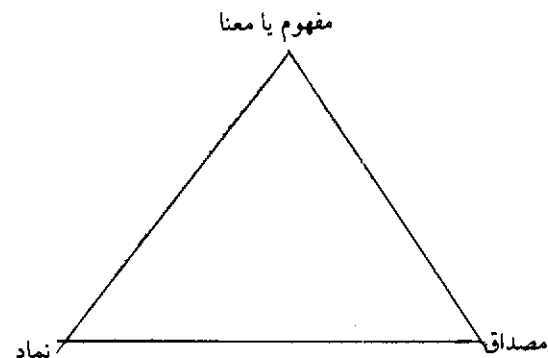


می‌کند طبقه نیز خواننده می‌شود. (۱۱)

نظریه مفاهیم

در مورد آنچه گفته شد در حوزه معناشناسی دو نظریه وجود دارد که اینک به شرح هرکدام و انتقاداتی که بر آنها گرفته شده است می‌پردازیم.

نظریه اول: این نظریه که در حوزه معناشناسی تحت عنوان «نظریه مفاهیم» از آن یاد می‌شود را می‌توان در یک مثلث معنایی نمایش داد.



بر اساس این نظریه میان نماد و مصداق (میان زبان و جهان خارج) رابطه مستقیم وجود ندارد بلکه این رابطه از طریق مفاهیم ذهن ما انجام می‌پذیرد. در مورد اینکه این رابطه از چه نوع است. ساده‌ترین جوابی که می‌توان داد این است که این رابطه نوعی پیوند روانی است. بدین ترتیب که وقتی ما درباره اسمی فکر می‌کنیم در همان لحظه نوعی تصور ذهنی از موضوع مورد نظر آن اسم برای ما به وجود می‌آید. بنابراین معنی یک اسم در ارتباط با استعداد ما در برقرار ساختن تداعی میان اسم و معنی آن می‌باشد و به همین ترتیب است که می‌توانیم دریابیم که صورت کلمه صندلی به یک شیء یعنی صندلی اطلاق می‌گردد. اما این دیدگاه برای حل مسائل مربوط به این حوزه باید به این سوالات پاسخ دهد که منظور از فکر کردن چیست؟ مفاهیم چه هستند؟ و مهمتر اینکه درباره جمله تعریف قائم‌کننده‌ای ارائه نشده است.

نظریه نام‌گذاری

نظریه دوم: نظریه دیگری که درباره چگونگی دریافت مفاهیم از جهان خارج در حوزه معناشناسی مطرح بوده است

تحت عنوان نظریه نام‌گذاری از آن یاد می‌شود که در یکی از مکالمات افلاطون تحت عنوان «کراتیلوس» مورد بحث قرار می‌گیرد. در این نظریه واژه موجود در زبان «دال» نامیده می‌شود و «مدلول» عبارت است از پدیده‌ای که در دنیای خارج است و دال یا واژه مذکور بر آن «دلالیت» «ارجاع» و یا به آن «اشاره» می‌کند. (۱۲)

این نظریه در بدو امر ظاهری موجه و قابل قبول دارد زیرا کاملاً صادق است که کودک بسیاری از واژگان را دقیقاً در جریان نام‌گذاری یاد می‌گیرد. پدر و مادر اسامی اشیاء را به کودک خود یاد می‌دهند و نخستین مرحله استفاده از زبان برای او وقتی خواهد بود که همزمان با دیدن پدرش لفظ «بابا» یا با مشاهده اشیای اطراف خود یا تصاویر آنها در کتاب نام آنها را مثلاً قطار، اتوبوس، گربه و غیره را به کار برد. اما این نظریه نمی‌تواند مقوله‌های وسیع و متنوع زبان و ارتباط مفاهیم و اشیای خارجی را توضیح دهد.

مهمترین اشکال این نظریه مسئله وجود شیء در عالم خارج است زیرا ما در بعضی از مقوله‌های اسم می‌توانیم بازارهای خارجی داشته باشیم. حتی بعضی از صفات را می‌توان در خارج به آنان اشاره کرد اما صفات دیگری مانند جالب و مناسب را چگونه می‌توانیم به عنوان اشیای خارجی نمایش دهیم. این نکته در مورد افعال دارای شدت و تضاد بیشتری است زیرا تشخیص این امر که چه چیزی به وسیله فعل نام‌گذاری می‌شود غیرممکن است مثلاً فعل «خوردن» را ما چگونه می‌توانیم در جهان خارج به عنوان مدلول داشته باشیم. زیرا خورنده را نمی‌توانیم از فعل «خوردن» جدا تصور کنیم. در مورد فعل‌هایی چون «عشق ورزیدن» این پیچیدگی و ابهام به حد وسیعتری مطرح می‌شود. در مورد اسامی نیز کلمات چون «عشق، نخوت، هوش» در همین مقوله قابل طرحند. یعنی نمی‌توانیم وجود خارجی را نشان دهیم یا به عنوان مدلول به آن اشاره کنیم.

مصادیق نیز یکی دیگر از اشکالات این نظریه است. زیرا حد و مرز مشخصی برای تقسیم‌بندی مصادیق وجود ندارد. مثلاً نمی‌توانیم به طور وضوح بین یک رودخانه و نهر یک مرزبندی مشخصی را قائل شویم. علاوه بر این به دلیل نداشتن یک طبقه‌بندی طبیعی برای اشیاء نمی‌توانیم آنها را



تقسیم‌بندی کنیم. این مشکل در حیطه هرزبان نیز با دیگری فرق می‌کند. زیرا طبقه‌بندی هرزبان در مورد یک شیء خارجی با زبان‌های دیگر تفاوت دارد. آخرین انتقادی که بر این نظریه وارد است این است که این دیدگاه تنها حیطه واژگان را، آن هم با همه نقایص خود می‌پوشاند و در مقوله جمله سخنی برای گفتن ندارد.

عوامل تغییر معنی

اینک پس از شرح و توضیح درباره عوامل گردش انتقال معنا به مقوله مهم دیگری که شناخت و آگاهی از آن زمینه‌ای برای درک بیشتر مفاهیم و معانی است و سبب می‌گردد که با این آگاهی‌ها بتوانیم معانی موردنظر گوینده و یا شنونده پیام را بشناسیم یعنی عوامل تغییر معنا، می‌پردازیم. هرچقدر یک متخصص واحد اطلاع‌رسانی نسبت به این عوامل و تنوع برداشت‌هایی که از واژه‌های مشابه می‌گردد بیشتر آگاه باشد در میزان درک اطلاعات و صحت و دقت آن، بیشتر مؤفق است و در امر مناسب‌سازی که از فرآیندهای حوزه‌های دکومانتاسیون و اطلاع‌رسانی است کارآتر خواهد بود. البته عوامل تغییر معنا بسیار متنوع و گسترده است که ما در اینجا به تعدادی از مهمترین آنها می‌پردازیم:

۱- زبان متشکل از یک سلسله لغات و یک دسته همبستگی‌هاست که هر فرد در ربط دادن این عوامل به هم از یک طرف محدود و از طرف دیگر تا حدی مختار است. همین وجود درجه اختیارات که به تدریج در زبان تغییرات را پدید می‌آورد، مثلاً پدر و مادر فارسی‌زبان به یک زبان که دستگاه خاصی است سخن می‌گویند ولی وقتی که این مادر یا پدر، زبان خود را به فرزند خویش منتقل می‌سازند نوزاد عیناً آنرا نمی‌تواند از آنها کسب کند. در نتیجه در آن تغییر به وجود می‌آورد. در این دست به دست گشتن است که بسیاری از معانی و مفاهیم دگرگون می‌شوند و در نتیجه روح و معانی لغات به تدریج پس از چند نسل عوض می‌گردد. (۱۳) (آشنایی بیشتر با این اصل مخصوصاً هنگامی که در حال بررسی متون قدیمی‌تر هستیم حائز اهمیت بیشتری است).

۲- وضعیت اجتماعی و فرهنگی جوامع: کلمات و جملات در هر فرهنگ و وضعیت اجتماعی دارای بار معنایی

خاص همان اجتماع و فرهنگ است. توجه به این خصوصیات می‌تواند به برداشت‌های یکسان در کلمات و جملات و حتی اسماء ذات کمک نماید. مثلاً مفهوم و معنایی که یک دانش‌آموز روستایی از مدرسه در ذهنش شکل می‌گیرد، با معنا و مفهومی که از همین کلمه در ذهن یک دانش‌آموز که در مرکز کشور زندگی می‌کند و یا با یک فرد فرانسوی فرق دارد. حال که اسامی ذات دارای چنین ویژگی هستند مسلماً اسامی معنی یا صفاتی مانند نفرت، آزادی یا شجاعت در طیف وسیعتری مشمول این ویژگی قرار می‌گیرند.

۳- ترس عامل دیگری در تغییر دادن شکل کلمات و به تبعیت از آن مفاهیم است گاهی به علت ترس کلمات مستقیماً بر زبان جاری نمی‌گردند بلکه به جای آنها از کلمات معادل استفاده می‌شود. اینکه این کلمات معادل آیا بیانگر تمام خصوصیات کلمه اصلی است؟ مطلبی است قابل توجه و تأمل. مثلاً گروهی به جای کاربرد لفظ «جن» از لفظ «از ما بهتران» استفاده می‌کنند. گاهی نیز به دلیل اعتقادات خرافی از کلمات معادل استفاده می‌کنند مثلاً به جای عدد سیزده از دوازده بعلاوه یک استفاده می‌کنند. ذکر این نکته جالب است که دریافت‌کننده پیام از طریق چگونگی کاربرد کلمات از سوی گوینده می‌تواند به حالات و اندیشه و عقاید او پی ببرد که این خود در درک بیشتر مفاهیم موردنظر او کمک می‌کند.

۴- زمان و مکان: منظور از مکان در اینجا صورت‌گر امری جملات است. مثلاً یک کلمه در جملات در متون گوناگون دارای معانی و مفاهیم متفاوتی است کاربرد کلمه «گل» در یک متن ادبی با کاربرد همین کلمه در متن مربوط به زیست‌شناسی تداعی‌کننده مفاهیم کاملاً متفاوتی است. همچنین منظور از کلمه «گل» در جمله «گل لاله زیباست» با مفهوم «گل» در جمله «او گل سرسید دانشجویان این دانشکده است» بسیار متفاوت است. توجه به زبان ادبیات و قلمرو معنایی آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا کلمات در این حوزه آنچنان سیال و انعطاف‌پذیر هستند که واقعاً تشخیص درست آنها نیاز به استادی و مهارت‌های خاصی دارد.

اصولاً باید توجه کرد که کلمات جان دارند، متولد می‌شوند، زندگی می‌کنند و می‌میرند. در دریافت پیام و معانی مربوط به آن دانستن این نکات یقیناً راهگشا هستند.



۵- گاه به دلیل عدم اطلاع از ریشه لغات و کلمات و خصوصیات واژگان و دستورزبان، کلمات دستخوش تغییر معنا می‌شوند. مثلاً پیشوند «نا» در زبان فارس در جلو بعضی از کلمات معانی آنها را به متضادشان تبدیل می‌کند مانند: «نا + مرد = نامرد» افرادی به دلیل عدم اطلاع از قواعد دستوری همین قاعده را تعمیم داده و آنرا به صورت فراگیر در کلمات دیگر نیز بکار می‌برند و دست به تجزیه کلماتی مانند «نادم» و یا «نادر» می‌زنند و آنرا به دو جزء تقسیم می‌کنند که در نتیجه این تجزیه نادرست، مفهوم صحیح حاصل نمی‌شود.

۶- بکار بردن الفاظ با شأن و منزلت: برای مشاغل یا اعمال کم‌منزلت و یا نهان کردن کلمات نامطلوب از طریق قالب‌گیری آنها در الفاظ دلنشین مثلاً برای «تعمیرکار رادیو و تلویزیون» مهندس رادیو و تلویزیون استفاده می‌کنند یا به جای استفاده از کلمه مردن از عبارت «حیات جاویدان یافتن» استفاده می‌کنند. آیا کاربرد جملات دوم واقعاً همان بار معنایی کلمات گروه اول را دارند؟

۷- استفاده سمبلیک از لغات در معانی گوناگون: نمادسازی کلمات یا سمبولیسم یکی از مهارت‌هایی است که بخصوص در زمینه‌های اجتماعی و ادبی از سوی نویسندگان و گویندگان مورد استفاده قرار می‌گیرد. مثلاً به این عبارات توجه کنید: «وقتی بچه بودم - دوست داشتم سوزنیان باشم - تا از میان خطوط متقاطع دو خط موازی درست کنم - قطار و مسافران را با چهره‌های خندان ببینم - تا من هم بر خنده‌هایشان لبخند زنم».

ممکن است نظر گوینده علاوه بر معانی و مفاهیم عادی کلمات، هریک از عبارات را به عنوان یک سمبل نیز مطرح کرده باشد. یعنی در مقابل عبارت اول این مفهوم وجود دارد که آن زمان من خام و بی‌اطلاع از ماهیت دنیا بوده‌ام که چنان تصویری داشته‌ام یا عبارت دوم و سوم می‌تواند بیانگر این باشد که او خود را بسیار توانا در غلبه بر مشکلات دانسته است و یا مشکلات زندگی را بسیار ساده می‌پنداشته است به هر صورت شناخت سمبل‌های هر زبان (منظور نوع زبان‌های بکار گرفته در متون مختلف) برای دریافت معانی و مفاهیم لازم و ضروری است.

۸- تبادلات ذهنی یا تداعی معانی: ممکن است هر کلمه

برای خود استقلال و رنگ و مفهوم مستقلی داشته باشد ولی وقتی کلمات به دنبال هم آیند در معنی آنها تغییر پدید می‌آید. به عبارت دیگر رنگ و معنی یک کلمه بر کلمه دیگر اثر می‌کند و آنرا از خودش متأثر می‌سازد این نفوذ ممکن است در مغز انسان صورت گیرد که در این صورت ما از دیدن یا شنیدن مطلبی به یاد مطلب دیگر می‌افتیم. در این مورد درست نیست که به دنبال ریشه و تکامل لغات برویم، بلکه باید تغییر معنی را در مجاورت جستجو کرد. مثلاً در فارسی وقتی که گفته می‌شد «این مرد عامی است» استنباط این بود که از مردم است و از خواص نیست ولی به تدریج بر اثر به کار رفتن این کلمه دریافت‌های مختلف جمله، موجبات تغییر معنی آن فراهم آمد و اکنون این لفظ به معنای «بی‌اطلاع» بکار می‌رود.

۹- استنباط معنی کلمات و کلیت یافتن آنها در طی زمان: وقتی کلمات در معنی محدود بکار روند و به تدریج منبسط شوند و کلیت یابند به این صورت پدید می‌آیند. مثلاً کلمه «دفتر» برای محیط محدود به کار می‌رفته و به یک دسته کاغذ صحافی‌شده اطلاق می‌گردید ولی اکنون لفظ دفتر آن محیط محدود را شکسته و قلمرو خود را گسترش داده و به معنی اداره هم درآمده است.

۱۰- انقباض و تخصیص قلمرو معنی کلمات: حالت این دسته عیناً عکس شبیه قبل است به این معنی که کلمات در این بخش قبلاً دارای معنی بسیط و آزاد بوده‌اند ولی به تدریج از قلمرو معنی آنها کاسته گردیده و آنها در مفهوم محدودتر محبوس شده‌اند. مثلاً در ادبیات فارسی، لفظ «مرغ» در اشعار ادبی قرون گذشته و حتی در زبان شعر امروز به مفهوم پرنده است ولی امروز لفظ مرغ محدودتر شده و به یک حیوان به خصوصی اطلاق می‌شود که ماده بودن، مسن بودن آن نیز از شرایط اساسی این لفظ است زیرا برای نوع نر آن حتماً لفظ «خروس» و برای نوع جوان آن از کلمه «جوجه» استفاده می‌شود.

۱۱- تغییرات معنی بر اثر نفوذ زبان‌های خارجی یا گویش‌های پیوسته.

۱۲- ابهام، از مواردی که در معنی درهمی و اختلاط پدید می‌آورد برخوردار مراجع با نمادها می‌باشد که گاه یک مرجع به چند نماد برمی‌گردد یا گاه چند مرجع یک نماد دارند یعنی بین



معنای واقعی کلمه، بی‌پایان است. ولی برای نشان دادن خواص درونی آن باید در یک شکل محدود، قابل ارائه باشد همانگونه که محدودیت نظری برای تعداد اعدادی که می‌توانیم جمع بزنیم وجود ندارد، زبان نیز محدودیت نظری برای طول جملاتی که می‌توانیم تولید کنیم یا معانی آنها را بفهمیم به وجود نمی‌آورد. (۱۵) ما در حوزه نحو با قواعد و قوانین محدودی سر و کار داریم که با به کارگیری آنها می‌توانیم بی‌نهایت جملات جدید بسازیم این قواعد همچنین ساختارهای زیرین جملات و طرز تبدیل آن را به روساخت‌ها نشان می‌دهند.

انواع زبان (۱۶)

۱- زبان طبیعی: زبانی است که بدان تکلم می‌کنیم در این زبان کلمه‌ها به همان صورتی بیان می‌شوند که کودک از مادر خویش می‌آموزد. کلمات «من»، «تو»، «او» همه واژه‌های طبیعی زبان فارسی هستند. در این زبان کلمه‌ها بر اساس قوانین طبیعی خودشان با هم ترکیب می‌شوند مانند جمله «او کتاب می‌خواند» که ترکیب کلمات در شکل دستوری مورد قبول زبان فارسی انجام شده است. از مهمترین ویژگی‌های زبان طبیعی این است که اصولاً هیچ زبان طبیعی قادر نیست همه نیازهای انسان را در کاربرد کلمات برآورده سازد. در طبیعت از منهای بی‌نهایت تا به اضافه بی‌نهایت رنگ وجود دارد ولی شماره رنگ‌های اصلی از شش نمی‌گذرد قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آبی و بنفش. از طرفی می‌توان با ترکیب دو یا چند رنگ اصلی رنگ‌های بی‌شمار جدیدی درست کرد ولی هیچ زبانی نمی‌توان یافت که برای هریک از این رنگ‌های بی‌شمار نامی داشته باشد. این مطلب در مورد احساسات انسان نیز صادق است. همانطور که هرآبی رنگ آبی نیست، هرخشم با خشم دیگر کاملاً یکسان نیست. خشم یک مادر بر فرزندش از خشم یک شیر بر جانوری ناتوان جداست. اما در زبان طبیعی به خاطر فقر واژه هردو را خشم می‌نامند. در اینجا نیز برای شماره نامین احساس‌ها واژه‌های محدودی در اختیار انسان است. فرض کنید که حداقل دو احساس اصلی وجود داشته باشد. عشق و نفرت برای آمیزه این دو که یک احساس عادی و معمولی در آدمی است چه واژه‌ای می‌توان

نمادها و مراجع یک رابطه منطقی آشکار دیده نمی‌شود دقت و صحت در دریافت پیام تا حد زیادی بستگی به شناخت مراجع نمادها و ضمائر و بالعکس آن دارد. ابهام سه منشأ اصلی دارد: آوایی، دستوری، واژه‌ای.

الف: ابهام آوایی، وقتی اصوات به دنبال هم به صورت زنجیره‌ای می‌آیند معنی آنها بر حسب اینکه در کجا مکث و فاصله جای می‌گیرد تغییر می‌کند این خصوصیت را اثرات قطع و وصل تنفس خوانیم.

ب: ابهام دستوری، در فارسی وقتی که می‌گوییم آنها بیرون هستند معلوم نیست که مرجع آنها به اشیاء برمی‌گردد یا اشخاص، و آیا اشخاص دو یا چند نفر یا چند نفر آنها مذکر و چند نفر مؤنث می‌باشند.

ج: ابهام واژه‌ای، عامل اساسی ابهام در زمینه واژه است که آن را می‌توان به دو بخش بزرگ و چندمعنایی و مترادف‌ها تقسیم کرد:

۱- چندمعنایی، شامل کلماتی هستند مثل لفظ و نوشته «شیر» در فارسی به چند معناست.

۲- ترادف، بین چندمعنایی و ترادف از دو جهت فرق است یکی آنکه تعداد کلماتی که در زیرعنوان چندمعنایی نامبرده و طبقه‌بندی می‌شوند فراوان است و آنها به غنی کردن زبان یاری می‌دهند، در حالیکه تعداد کلمات مترادف بسیار نادرند (حتی از نظر زیان‌شناسان اصولاً مترادف وجود ندارد) و کاربرد و قلمرو و فعالیت آنها بیشتر در زمینه ادبیات است. دوم اینکه نحوه گسترش لفظی که در چندمعنا به کار می‌رود در نتیجه بر شاخه‌های آن افزوده می‌گردد. حال آنکه این امکان در ترادف کمتر و ضعیف‌تر است. (۱۴)

۳- حوزه نحو: در قلمرو نحو، موضوع بحث عبارت است از توضیح دادن این خاصیت بسیار خلاق فعالیت زبانی که به ما فرصت می‌دهد جملات جدید بیافرینیم و جملات جدیدی را که دیگران آفریده‌اند بفهمیم. البته در صورتی که این جملات مربوط به زبانی باشد که آن را یاد گرفته‌ایم. واضح است که به علت ظرفیت محدود مغز انسان شخص نمی‌تواند مجموعه نامحدودی از جملات را مستقیماً به همانگونه که بیشتر لغات را می‌آموزد فراگیرد. بنابراین دانش‌زبانی اگرچه از این نظر که مجموعه نامحدودی از جملات را در بر می‌گیرد به



یافت؟

عدم تکافوی کلمه در زبان طبیعی محدود به رنگ‌ها یا احساسات نمی‌شود گرچه همیشه مسئله بی‌نهایت پیش نمی‌آید، اما دامنه کمبود واژه‌ها بسیار پهناور است بشر برای مبارزه با این مشکل پیچیده راه‌هایی یافته است. نخستین و کهن‌ترین راه آن است که یک واژه برای چند مفهوم مختلف به کار رود در واقع هیچ‌کدام برای یک مفهوم واحد وجود ندارد هرکلمه دارای چند معنی است. اگر تعریف همنام Homonym یک کلمه با دو یا چند معنی باشد هرزبان طبیعی سرشار از واژه‌های همنام است مفهوم موردنظر بیشتر کلمه‌های مجرد معلوم نیست. اگر گفته شود «فرهنگ» نمی‌دانیم منظور مجموعه آداب و رسوم یا لغت‌نامه است. راه دیگر جدال با فقر لغت خلق کلمه‌های تازه از طریق ترکیب دو یا چندواژه یا تک‌واژه است. کلمه‌های دانشگاه، مهمانسرا و زندگی‌نامه در زبان فارسی از این راه بدست آمده‌اند. البته این چنین شیوه‌های واژه‌سازی جوابگوی نیازهای انسان عصر حاضر که پیشرفت برق‌آسای علم و صنعت میزان احتیاج او را به لغت‌های جدید، سخت‌افزون کرده است نمی‌باشد. در فضای صنعتی امروز درد کمبود واژه شدت بیشتری پیدا کرده است مجموعه کلمه‌هایی که در آستانه رنسانس در اروپا به کار می‌رفت نمی‌تواند انسانی را که در دوره انفجار دانش زیست می‌کند خشنود نگهدارد. از اینرو راه‌های دیگری برای مبارزه با فقر کلمه باید ابداع شود. یکی از این راه‌ها، به صورت خام و ابتدایی، به کار بردن «تعریف» مفهومی است که برای آن کلمه واحدی وجود ندارد. برای عضو تنفس در قفسه سینه از پیش کلمه‌ای بوده است: «ریه» لذا کلمه به جای تعریف به کار می‌رود. اما برای «تشخیص بیماری سل ریوی با اشعه ایکس» در زبان طبیعی کلمه واحدی یافت نمی‌شود یا یافت نکرده‌اند. در این مورد ناچار تعریف یا توصیف باید به کار رود. اما این کار، به ویژه برای انسان اقتصادی عصر صنعت، نزدیک به صرفه نیست و انگیزه نهایی وی را و می‌دارد تا در واژه‌سازی به ابداع بهتر و صرفه‌جویانه‌تری بپردازد.

اول از کلمات یک عبارت به دست می‌آید مانند کلمه «هما» برای هواپیمایی ملی - ایران نام‌های فشرده در زبان‌های غربی بر خلاف زبان فارسی آنچنان فراوانند که برای آنها فرهنگ‌های جداگانه‌ای تهیه شده است.

زبان‌های مصنوعی (Artificial Languages)

«زبان مصنوعی مهمترین وسیله‌ای است که انسان عصر صنعت برای مبارزه با فقر واژگان به آن توسل جسته است در این زبان مفاهیم به وسیله نشانه‌ها به ذهن منتقل می‌شود و زبان مصنوعی فقط به صورت نوشته به کار می‌رود و بزرگترین خصوصیت آن از میان برداشتن مرزهای موجود در زبان طبیعی است یک سه‌گوشه در داخل یک دایره به رنگ قرمز در هرکجا به معنای «ایست» است. و تصویر یک حجمه و دو استخوان به صورت ضربدر مفهوم «خطر مرگ» را می‌رساند. ولی نشانه‌ها در زبان مصنوعی همیشه به این تفصیل نیستند. این زبان هم ممکن است دارای القای گوناگون باشد. از نقطه و خط نیز می‌توان زبان مصنوعی پدید آورد. چنانکه «مورس» برای تلگراف چنین زبانی را خلق کرد و یا از اعداد می‌توان زبان مصنوعی دیگری ساخت چنانکه ملویل دیویی به این کار توفیق یافت.

در زبان مصنوعی نه کلمه‌ها به صورت طبیعی‌اند و نه ترکیب کلمه‌ها. این زبان برای ادای کلام به کار نمی‌رود. در دنیای امروز از زبان مصنوعی استفاده فراوان می‌شود. شماره اشتراک برق، شماره اعتبار بانکی، شماره گواهینامه رانندگی یا شماره دانشجویی که هر یک نمودار یک عبارت طولانی حاوی اسم و آدرس و مشخصات فردی‌اند، نمونه‌هایی از این زبانند». (۱۷)

زبان نیم طبیعی (Seminatural Language)

اگر کلمات به صورت طبیعی باشند ولی در ترکیب ساختار آنها قوانین زبان طبیعی نادیده گرفته شود ما با زبان سومی روبرو خواهیم شد که آنرا می‌توان «نیم طبیعی» یا «نیم مصنوعی» خواند. در این زبان ترتیب واژه‌ها به هم می‌خورد، نقطه‌گذاری به شکل دیگری درمی‌آید و با به کار بردن آن مسئله تفهیم به دشواری انجام می‌پذیرد.

تا آنجا که سخن از بُعد اقتصادی در میان است برای مفاهیم خاص از شیوه‌ای استفاده می‌شود که نام فشرده (Acronym) خوانده می‌شود نام فشرده به کمک الحاق حروف



زبرزنجیری از قبیل آهنگ، تکیه و مکث همراه با حالت‌های دیگری را اضافه بر آنچه در قالب کلمات ادا می‌شود در اختیار طرف می‌گذارند در حالی که زبان نوشتاری نمی‌تواند از این ممیزات بهره‌گیرد و ناچار است برای برطرف کردن نقص خود در رساندن آن اطلاعات جانبی عبارات دیگری را نیز به عبارت اصلی بیفزاید که این خود مستلزم صرف انرژی بیشتری می‌باشد. (۱۸)

ه: گفتار در زندگی روزمره ما نسبت به نوشتار نقش بسیار بزرگتری ایفاء می‌کند بخش اعظم وقت ما به گفتن اختصاص می‌یابد نه نوشتن و خواندن.

و: در شکل نوشتاری زبان، چند مشخصه خاص وجود دارد که در گفتار به سادگی (یا به هیچ ترتیبی) قابل بیان نیست. برای مثال استفاده از حروف ایتالیک در صورت خواندن متن کتاب مشخص نمی‌گردد. مقوله پاراگراف نیز یکی دیگر از این ویژگی‌هاست. گو اینکه آنچه از دست می‌رود عظیم نیست اما زبان گفتاری از بسیاری ویژگی‌های اساسی دیگر برخوردار است که در صورت و شکل نوشتاری زبان به سختی قابل تشخیص هستند. به برخی از این ویژگی‌ها، مؤلفه‌های زبرزنجیری یا فرازبانی گفته می‌شود. (۱۹)

منابع

۱. جرج میلر، روانشناسی و ارتباط (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸) ص ۹.
۲. محمدرضا باطنی، زبان و تفکر (تهران: کتاب زمان، ۱۳۶۲) ص ۹۰.
۳. همان، ص ۹۱.
۴. همان، ص ۹۲.
۵. همان ص ۹۷-۱۰۱.
۶. محمدرضا باطنی، مسائل زیان‌شناسی نوین (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۴) ص ۱۵.
۷. همان، ص ۳۵.
۸. همان، ص ۳۶.
9. William. Beeman, Language, Status, and power in Iran (Indiana university press, 1986) P. 141.
۱۰. جرج میلر، روانشناسی ... ص ۳۸.
۱۱. منصور اختیار، معنی‌شناسی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸) ص ۱۹.
۱۲. فرانک، پالمر، نگاهی تازه به معنی‌شناسی، ترجمه کوروش صفوی (تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۶۸) ص ۴۴.
۱۳. منصور، اختیار، معنی ... ص ۹۲.
۱۴. همان، در مواضع گوناگون.

سرعنوان‌های مرکب موضوعی زبان فارسی به این زبان است. اجزای این زبان ادا می‌شوند زیرا که کلمات طبیعی‌اند اما به صورت ترکیب، مثل زبان مصنوعی، هرگز بیان نمی‌شوند. تمیز بین سه زبان مورد بحث را با مثال زیر بهتر توضیح می‌دهیم:

(تاریخ ایران، زبان طبیعی)، (۹۵۵، زبان مصنوعی)،
(ایران - تاریخ، زبان نیم‌طبیعی)

گفتار و نوشتار

علاوه بر آنچه گذشت زبان می‌تواند در دو قالب زبان گفتاری و زبان نوشتاری قرار گیرد. زبان گفتاری همیشه بیشتر و زودتر مورد توجه قرار گرفته است. در مورد تقدم یا جنبه بنیادی‌تر زبان گفتاری نسبت به زبان نوشتاری می‌توان دست‌کم به موارد زیر اشاره کرد:

الف: انسانها مدت‌ها قبل از پیدایش خط، صحبت می‌کرده‌اند و حتی امروز هم زبان‌هایی وجود دارند که دارای صورت نوشتاری نیستند. حتی در جوامعی که خط وجود دارد همه مردم با آن آشنا نیستند و نمی‌توانند بخوانند و بنویسند در حالیکه همه آنها می‌توانند به خوبی از زبان استفاده و صحبت کنند.

ب: اغلب دانشمندان تاریخ پیدایش زبان را حدود یک میلیون سال پیش تخمین زده‌اند. در حالیکه تاریخچه پیدایش ابتدایی‌ترین نوع خط را نمی‌توان از حدود ده‌هزارسال پیش فزاتر برد. رشد کودک نیز نشان می‌دهد که او مدت‌ها قبل از یادگیری نوشتار، صحبت کردن را می‌آموزد.

ج: ممکن است خط یک جامعه بر اثر تحولات مختلف سیاسی، فرهنگی و نظایر آن تغییر یابد ولی زبان گفتاری معمولاً از چنین تغییراتی مصون است و از تغییر خط تبعیت نمی‌کند. همچنانکه در ترکیه بدون اینکه تغییری در زبان گفتاری ایجاد شود، خط تغییر یافت.

د: زبان نوشتاری را می‌توان تا حد زیادی بدون کم و کاست به صورت زبان گفتاری درآورد ولی عکس این کار عملی نیست اگر ما آنچه را که گفته می‌شود بنویسیم بخش مهمی از مفاهیم را از دست خواهیم داد. به عبارت دیگر در زبان گفتاری لحن کلام و یا به عبارت کلی‌تر خصوصیات